



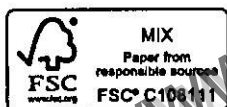
www.ketab.ir

مشتی بر دهان نوهی چاپلین

داستان فارسی مصور

مهدی محب

تصویرگر: مهسا شهبازی



نشان استاندارد کاغذ بالک سوند

سرشناسه: حاجی باقری، مهدی، (مهدی محب)
عنوان و نام پدیدآور: مثنوی بر دهان نوهی چاپلین / مهدی محب
مشخصات نشر: تهران، انتشارات شالگردن، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری: ۱۱۰ ص.
فروست: سری کتاب‌های ویرگول | داستان فارسی.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۳۰-۲۸-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
Short stories, Persian -- 21st century
رده‌بندی کنگره: PIR۸۳۴۱
رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۴۰۶۶۲



www.ketab.ir

مشتی بر دهان نوهی چاپلین
مهدی محب

نشر: شالگردن

تیراژ: ۲۲۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۲

صفحه‌آرایی و طرح جلد: استودیو شالگردن

ویراستار: سارا روستا

تصویرگر: مهسا شهبازی

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: سازمان چاپ تهرانی

حق چاپ و انتشار انحصاراً در اختیار نشر شالگردن می‌باشد.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۳۰-۲۸-۷

🌐 www.ShalgardanPub.com

📷 [Shalgardan.Pub](https://www.instagram.com/Shalgardan.Pub)

☎ 09392908803

✉ Shalgardan.Pub@gmail.com

☎ 09122908803

👉 <https://t.me/ShalgardanPub>

مقدمه | ۱۱
پیش‌گفتار | ۱۳

فصل اول
● نفیری از آن‌سوی کوه خضر | ۱۵

فصل دوم
● در چاه ریزان | ۲۷

فصل سوم
● وادی خاموشان | ۳۵

فصل چهارم
● یادبود | ۴۵

فصل پنجم
● آتشی زیر خاکستر | ۵۳

فصل ششم
● صبح روز اول | ۶۱

فصل هفتم
● ظهر روز دوم | ۷۳

فصل هشتم
● بامداد روز سوم | ۸۳

فصل نهم
● دست‌نوشته‌های روی میز | ۹۷

www.ketab.ir

مقدمه

آنچه می‌خوانید فقط یک داستان است. اما لحظه‌لحظه‌اش پیش چشم من اتفاق افتاده است. پس اگر روزی از من بپرسند آیا این داستان بر اساس واقعیت است؟ خواهم گفت: بله.

پیش گفتار

من اولین کسی بودم که جسد نوهی چاپلین را دیدم و با پلیس پاکستان تماس گرفتم. نوهی چاپلین صدایش می‌کنم؛ چون بار اولی که دیدمش لباسی شبیه به لباس چاپلین پوشیده بود. او همسایه‌ی من در لاهور پاکستان بود. آن شب صدایی عجیب از راه‌پله‌ی آپارتمان شنیدم. از واحد خارج شدم و متوجه شدم در خانه‌ی نوهی چاپلین باز است. داخل شدم و صدایش زدم. کسی پاسخ نداد. در بالکن باز بود. از بالکن به پایین نگاه کردم. نوهی چاپلین پس از سقوط از طبقه‌ی پنجم با صورت به زمین خورده بود. پیش از رسیدن پلیس چشمم به میز کار نوهی چاپلین خورد. یک شمع روی میز بود که تا انتها سوخته بود و تعدادی برگه شبیه به چکر نویس‌های یک نامه، کثیف و آشفته. بیش‌تر دقت کردم. به سختی می‌توانستم دست خطش را بخوانم. تعدادی از برگه‌ها را برداشتم و به صورتم نزدیک‌شان کردم و چند خط از هر صفحه را خواندم و دوباره روی میز انداختم‌شان. با خودم گفتم: اگر این‌جا یک قتل اتفاق افتاده باشد قطعاً به‌خاطر اثر انگشتم که روی این کاغذها به‌جامانده به دردسر می‌افتم. این فکر باعث شد همه آن کاغذها را بردارم. این داستان از تکمیل دست‌نوشته‌های ناقص نوهی چاپلین به وجود آمده است. قطعاً این کار مشتی است بر دهان نوهی چاپلین. اما او که دیگر زنده نیست پس دردش را احساس نمی‌کند.

مهدی حاجی باقری (محب)

پس از بازگشت از سفر